

افلاطون

افلاطون یا فلاطون (به یونانی باستان: Πλάτων, با تلفظ: Plátōn) (۴۲۷/۴۲۸

پ.م. تا ۳۴۷/۳۴۸ پ.م) دومین فیلسوف از فیلسوفان بزرگ سه‌گانه (سقراط،

افلاطون و ارسطو) یونانی است. آموزه‌های وی تأثیر زیادی بر کلام مسیحی و

اسلامی داشته است.

زندگی نامه افلاطون

افلاطون که یکی از بزرگترین فلاسفه جهان به شمار می رود، در آتن در سال

۴۲۸ ق.م، در یک خانواده متشخص آتنی متولد شد. نام اصلی او «آریستو

کلس» بود و نام افلاطون، بعدها به مناسبت پیکر تنومندش به او داده شد.

او در یک خانواده اشرافی بزرگ شد. دوره جوانی او همراه بود با دوره

درخشندگی فرهنگ آتنی و در همان دوران، در سن بیست سالگی با سقراط

ملاقات کرد و شاگرد او شد. بستگانش اصرار داشتند که او به حرفه

خانوادگی خود یعنی سیاست پردازد، اما وقتی محاکمه و مرگ استادش را به

دست سیاستمداران مشاهده کرد، سیاست را رها کرد.

او در محاکمه سقراط حاضر بود و اتفاقات آن را در آثار خود ثبت کرده است. پس از مرگ استاد، افلاطون آتن را ترک و به مناطق مختلفی نظیر مگارا و سیسیل سفر کرد که خطرات بزرگی هم برایش در بر داشت؛ تا جایی که اسیر شد و حتی در معرض مرگ قرار گرفت؛ اما سرانجام آزاد شد و به آتن بازگشت.

وی در بازگشت به آتن در سال ۳۸۸ ق.م، «آکادمی» خود را با هدف ترویج و تشویق بی طرفانه علم، در این شهر بنا کرد. آکادمی افلاطون را به حق می توان نخستین دانشگاه اروپایی نامید، زیرا در آنجا مطالعات و تحقیقات محدود به فلسفه محض نبود، بلکه رشته های وسیعی از علوم دیگر مانند ریاضیات، نجوم و علوم طبیعی را نیز در بر می گرفت. جوانان از شهر های دور و نزدیک به آن جا می آمدند و علوم مختلف را فرا می گرفتند. یکی از همین جوانان، ارسطو بود که بعدها در زمره بزرگ ترین فلاسفه جهان قرار گرفت.

افلاطون علاوه بر سرپرستی آکادمی و رهبری مطالعات، خود به تدریس نیز می پرداخت و شاگردانش از درس های او یادداشت بر می داشتند. بسیاری از آثاری که از او باقی مانده، حاصل این درسهاست.

شهرت و اعتبار افلاطون به عنوان یک فیلسوف بزرگ و آگاه، سبب شد تا حاکم سیراکوز از او دعوت کند تا برای تربیت جانشینش به آن جا برود. این سفر به علت حوادثی که پیش آمد، برای افلاطون جز رنج و دشواری در پی نداشت و او به آتن بازگشت. وی بعدها سفر دیگری هم به سیراکوز داشت که آن هم بی نتیجه بود.

او از سال ۳۶۰ ق.م که پایان سفر سومش بود، تا آخر عمر به فعالیت های علمی و فلسفی خود ادامه داد و در سال ۳۴۸ ق.م درگذشت.

افلاطون پایه گذار و در واقع طلایه دار بسیاری از مباحث عمیق فلسفی است. یکی از متفکران قرن بیستم می گوید: تمام تاریخ فلسفه تا به امروز، چیزی جز حاشیه نویسی بر آثار افلاطون نیست. او در فلسفه که تا آن زمان حول حقیقت واقعی اشیاء می گشت افق های تازه ای گشود و برای اولین بار مباحث گسترده معرفت شناسی را مطرح کرد.

او حکیمی الهی بود و حقیقت چیزها را ورای ماده و محسوسات و جزئیات می جست و بر همین اساس بود که نظریه خاص خود موسوم به نظریه مثل را طرح نمود.

تفکرات وی، مسیر فلسفه را تعیین کرد و شاگرد بزرگش ارسطو در بستر نظریات او بود که حرکت فلسفی اش را آغاز نمود.

از افلاطون آثار بسیار بر جای مانده است که شامل همه موضوعات مهم فلسفه و علوم انسانی می شود؛ مانند فیزیک، سیاست، اخلاق، منطق، زیبایی شناسی و غیره... .

آثار افلاطون همه در شمار بهترین آثار فلسفی تاریخ هستند. از آن ها می توان به رساله های: تیمائوس، تئتئوس، مهمانی، فیدون و پارمنیدس اشاره کرد. مهم ترین و مشهور ترین اثر او جمهوری نام دارد که جزو ده کتاب برتر تاریخ محسوب می شود.

آثار

مهم ترین کتابی که از افلاطون به جای مانده رساله جمهور است. بعضی از افلاطون شناسان معتقدند، افلاطون جملاتی را به این رساله اضافه کرده و در حقیقت وی صحبت ها و اندیشه های خودش را از زبان سقراط بیان کرده است. در تمام آثار افلاطون می توان مکالمات سقراط را با اشخاص مختلف، بطور دقیق و با ذکر نام دید. رساله جمهور، هنر و زیبایی را از دیدگاه افلاطون و

سقراط به بهترین وجه نشان می‌دهد. این رساله حاصل مکالمات سقراط با گلاوکن (برادر افلاطون)، سیمیاس، هیپوکراتس و چند فرد دیگر است.

نظر افلاطون در باب هنر

در کتاب دهم رساله جمهور و از همان ابتدا، افلاطون به بحث درباره عدم سازگاری فلسفه و شعر می‌پردازد. از نظر افلاطون، فلسفه با داده‌های حسی و ذهنی و نیز با حس تجربی و استدلال، تعقل و خودورزی سر و کار دارد. اساساً فلسفه کاری با مسائل احساسات درونی انسان‌ها و جنبه‌های رمانتیک

یا خیال‌پردازانه و یا عاطفه انسان‌ها ندارد. در حالی که در نظر افلاطون شعر و هنر با عالم تخیل، احساسات و عواطف رابطه دارد. در همین کتاب به بررسی تأثیر هنرهای توصیفی با حقیقت و تأثیر شعر بر اخلاق جوانان بویژه تأثیرات سوء و انحرافی اشاره می‌کند. در تمام این حوزه‌ها افلاطون از دو نوع هنر یاد می‌کند. اول هنرهایی که موضوعشان فقط زیبایی ظاهری و شکلی و صورت‌ها

یا ظواهر زیباست مانند خطوط طرحی و رسم و نقش‌هایی که بر پارچه‌ها یا طرح‌هایی که بطور تزئینی در معماری‌ها دیده می‌شود. وی نسبت به این نوع هنر هیچ مخالفتی ندارد، زیرا آنها را وسیله آشنایی با روح خیر و جمال مطلق می‌داند. به اعتقاد افلاطون، روح انسان از طریق این هنرها با زیبایی مطلق (خود زیبایی) که به زعم وی نمادی از حقیقت مطلق است آشنا می‌گردد. نفس

انسان به کمک این نوع زیبایی مدارج عالی را طی می‌کند و به مرحله کمال انسانی، یعنی به مقام مکاشفه یا کشف و شهود می‌رسد. در حالی که نوع دوم هنرها، یعنی هنرهای توصیفی مانند ادبیات، نقاشی، نمایش‌نامه، شعر و آنچه که مسامحتاً امروزه از آن به هنرهای تجسمی یاد می‌شود و همینطور نوعی از موسیقی را مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد. زیرا کار یا وظیفه این دسته از هنرهای توصیفی را بیان و تجسم مشهودات و احساسات و عواطف درونی انسان‌ها می‌داند. به زعم او هر دو نوع هنر در صورتی که واجد موضوعات اخلاقی باشند برای تعلیم و تربیت جوانان مفید هستند. اما در کل برای هنرهای زیبا ارزشی قائل نیست، بلکه آنها را مضر و مخرب دانسته و از مدینه فاضله خود طرد می‌کند. زیرا عقیده دارد که کار هنر نقاشی یا شعر و نمایش نامه بیان حقیقت نیست، بلکه کپی برداری و تصویرسازی یا تقلید از آن است. آن هم نه تقلید از اصل بلکه تقلید از سایه و فرع و تقلید از محسوسات پست و دون. به اعتقاد وی محسوسات به هیچ وجه اصل نیستند، بلکه خود شبهه و تقلیدی هستند از حقیقتی که در عالم ایده یا مُثُل یا در عالم معقولات قرار دارند. به همین خاطر چون محسوسات خود یک درجه از حقیقت یا اصل دور هستند بنابراین به لحاظ دوری از حقایق ثابت و اصل، هنرهایی چون نقاشی یا شعر در مرحله سوم قرار دارند. ایراد دیگر افلاطون به شعر و نقاشی و

موسیقی این است که این هنرها احساسات و عواطف را برمی انگیزند و هر چیزی که احساسات انسان را تحریک کند از متانت و وقار دور است و موجب سستی و زبونی نفس می گردد. او حتی کار ویژه لذت بخشی هنر را نیز قبول دارد، اما در نهایت این لذت بخشی را موجب ضعف و سستی نفس و مضر به حال اخلاق حسنه می داند.